



## شهرها و علل کاربرد آن‌ها در دیوان ناصر خسرو

آرزو بنی شریف دهکردی<sup>۱</sup> (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد

حسین خسروی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

اصغر رضاپوریان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۰۵

### چکیده

ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی، به سال ۳۹۴ هجری در قبادیان بلخ به دنیا آمد و به سال ۴۸۱ در یمگان بدخشان از دنیا رفت. در جوانی استعداد ذاتی و میل حقیقت جویی، او را جوایب حقایق و اسرار کرد و به سال ۴۳۷ ترک کار دیوان و خانه و سامان کرد و هفت سال تمام به سفری دور و دراز پرداخت و سفرنامه‌ای ارزشمند و

سرشار از اطلاعات جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی ترتیب داد و همین اطلاعات جغرافیایی را در دیوان اشعارش که آئینه تمام نمای روزگار اوست به تصویر کشیده است. استفاده‌هایی که شاعر از نام این شهرها کرده، جالب توجه است. شاعر برای بیان عقاید، آوارگی‌ها، تبلیغ مذهب خویش، مسائل حکمی و کلامی و گاه از دیدگاه صور خیال از نام این شهرها سود جسته است. خراسان را به علت فقها، حکما، علمای نادان و ریایی‌اش ترک کرده و به دره‌ای کوچک پناه برده است. بر خراسان دل سوزانده و سنگ و خاک یمگان را با ارزش‌تر از لعل بدخشان و مشک تاتار دانسته است. بنابراین بررسی علل کاربرد نام این شهرها در رمزگشایی هر چه بهتر اشعار ناصر خسرو موثر است. لذا در این مقاله به بررسی شهرها و علل کاربرد آنها در دیوان شاعر پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** خراسان، یمگان، بیان عقاید، تبلیغ مذهب، صورخیال.

#### مقدمه

نیمه دوم قرن پنجم هجری تا قرن هفتم، دوران تاخت و تاز غلامان ترک نژادی است که به دلیل تعصب در نشر عقاید خویش سیاست دینی خاصی را رواج دادند و این امر باعث آزار و اذیت حکما، معتزله و همچنین آزار سخت شیعیان اسماعیلیه شد. خلفای فاطمی مصر نیز بدنبال گسترش قدرت و نفوذ خویش از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند و همواره عده‌ای را برای تبلیغ به سراسر قلمرو اسلامی اعزام می‌کردند. یکی از این داعیان ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی است که تحول روحی عجیبی در سن ۴۰ سالگی در وی ایجاد شد به گونه‌ای که تمام دنیا و مظاهرش را رها کرد و به سفری طولانی پرداخت و در این سفر پر ماجرا ضمن ملاقات با فاطمیون مصر به عقاید اسماعیلیان گرایش پیدا کرد و از حدود سال ۴۴۱ هجری به عنوان حجت خراسان این ماموریت را به عهده گرفت و تا سال ۴۸۱ که از دنیا رفت این مسئولیت را ترک نکرد و در این راه نیز متحمل سختی‌ها و ناملایمات بسیاری شد. «چرا که در حکومت سلجوقیان داعیان اسماعیلی تحت تعقیب و فشار بودند و حتی مجبور به ترک شهر و دیار خود می‌شدند که شاعر فرزانه آن سرزمین و دوران نیز تجربه چنین سختی را دارد و مدتی در مازندران آواره بود و بعد از آن دره‌ای بد آب و هوا را برای زندگی پایان عمر خود انتخاب

کرد».(صفا۱۳۷۴: ۱۹۰) بنابراین در نظر شاعری چنین بزرگ که در راه معتقدات خویش دچار سختی های فراوان شده و برای دل خویش یا به طمع جاه و جلال دنیایی شعر نسروده است، کاربرد نام شهرها و مکانها خالی از حکمت نیست. «شعر در نظر او مرکوب اندیشه است و نخستین شاعری است در زبان فارسی که شعر را در خدمت فکر اعتقادی و اخلاقی خویش قرار داده است».(محقق،۱۳۸۳: ۱۵) گرچه پژوهندگان متون ادبی و شارحان قصاید ناصرخسرو کوشیده اند زیبایی های شعر او را در ضمن نوشته های خود بیاورند؛ پژوهشی مستقل در باب بررسی علل کاربرد شهرها در دیوان ناصرخسرو نوشته نشده است. در این پژوهش به شهرها و علل کاربرد آن‌ها در دیوان ناصرخسرو پرداخته شده است. بر این اساس نخست فهرستی از این شهرها تهیه و به تعداد کاربرد آن‌ها در جدولی مستقل اشاره شد؛ سپس بر اساس علل کاربرد، به ذکر ابیات، نمونه ها و در صورت لزوم به شرح ابیات پرداخته شد. لازم به ذکر است، رسم الخط مقاله بر اساس کتاب راهنمای نگارش و ویرایش دکتر محمدجعفر یاحقی تنظیم شده است، به جز مواردی که استاد راهنما تأکید داشتند به گونه ای دیگر نوشته شود.

ردیف	نام شهر	تعداد کاربرد
۱	خراسان	۷۲
۲	یمگان	۵۶
۳	روم	۲۷
۴	چین	۲۳
۵	بلخ	۱۸
۶	زنگ	۱۲
۷	جیحون	۱۱
۸	مکه	۱۰

۹	خیبر - هند	۹
۸	سند	۱۰
۷	بغداد	۱۱
۶	حجاز - شوشتر	۱۲
۵	بدخشان - ماچین - یونان	۱۳
۴	بخارا - حبش - شام - گرگان - مازندران	۱۴
۳	تبت - چاچ - دیلم - سپاهان (شهر) - کربلا - مصر - نشا پور - یمن	۱۵
۲	اصطخر - جابلسا - جابلقا - جیلان - چگل - حران - خرخیز - ری - زاول - زم - سبا - شوش - صفا - صفین - طرطوس - طوس - عراق - عرفات - عمان - قبادیان - قستنتین - قفقاق - قیروان - کوفه - یمگ	۱۶
۱	آموی - افرنجه - اهواز - ایران - بابل - بامیان - بامین - بدر - براز - بربر - بربل - بطحا - بلغار - تاتار - تتر - ثبیر - جرم - چغا نیان - چندال - حری - حلب - خاوران - ختل - ختلان - ختن - خوارزم - دماوند - روس - روم (بحر) - زاولستان - سامره - سپاهان (کوه) - سدوم - سمرقند - سیحون - سیستان - شروین - شغنان - صنعا - طبس - طنجه - طور - طورسینا - طور سنین - غور - فدک - فرات - فرب - فنصور - قاف - قاهره - قمار - قند هار - کابل - کا شغر - کرمان - گنگ - گوزگانان - گیل - مراغه - مروه - موصل	۱۷

(۱) از جمله دلایل عمده‌ی کاربرد نام شهرها در دیوان ناصر خسرو، گله و شکایتی است که شاعر از مردم زمانه کرده است، او با تعریض‌های مختلف؛ دین، اعتقادات، نادانی و تقلیدهای کورکورانه‌ی عوام ساده لوح زمانه را، به باد انتقاد گرفته است و از این طریق کوشیده است

چشم حقیقت بین آن‌ها را بر واقعیت و ایمان حقیقی بگشاید و آن‌ها را بر درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی که حاکمان و عالمان ریایی و دروغین ایجاد کرده‌اند آگاه کند. در این بین نیز بر فقها و حاکمان زمانه (عباسیان - سلجوقیان) تاخته و تیغ تیز قلمش را بر دروغ و تزویر آن‌ها نشانه رفته است و آنها را دیوان لعین و سپاهیان دیو خوانده است، در این بین نام خراسان، کاربرد و جلوه بیشتری دارد که شاعر در بیشتر موارد بر آن خاک ادب پرور که اکنون به دلیل حضور عالمان، حاکمان و فقیهان دروغین که چون مار و کژدم و شیطان هستند؛ چون پارگینی شده، افسوس خورده است از دیگر شهرها نیز که به این علت به کار برده شده‌اند می‌توان به بلخ، جیحون، مکه، هند، بغداد، حجاز، بخارا، شام، مازندران، نیشابور، زم، جیلان، طرسوس، طوس، قفقاق، ایران، بامین، روم (بحر) اشاره کرد:

به خاصه تو ای نحس خاک خراسان	پر از مار و کژدم یکی پارگین (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۱۶)
خاک خراسان چو بود جای ادب	عدن دیوان ناکس اکنون شد
ملک سلیمان اگر خراسان بود	چونکه کنون ملک دیو ملعون شد
خاک خراسان بخورد مر دین را	دین به خراسان قرین قارون شد
خانه قارون نحس را به جهان	خاک خراسان مثال و قانون شد
بنده ترکان شدند باز مگر	نجم خراسان نحس و مجنون شد (همان: ۶۰)

«خراسان سرزمینی است گسترده؛ خراسان شهرهای مهم را در بردارده که آنهاست: نیشابور، هرات، مرو که مرکز بوده است بلخ، طالقان، ابیورد، سرخس و شهرهای دیگر که در میان آنها در زیر رود جیحون بوده است. گویند خور در فارسی دری نام آفتاب است و «آسان» به معنی ساده است نسبت به خراسان: خرسی، خراسی و خراسانی آمده است.» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ص ۲۷۴) درنزه القلوب نیز آن را جزو اقالیم چهارم دانسته است. (رک. مستوفی، ۱۳۳۶: ص ۱۱۸) خراسان سرزمینی گسترده و ادب پرور، سالها مسکن دانشمندان بزرگی بوده است. سرزمینی که از دیرباز پایتخت علم و فرهنگ بوده و در پرتو آن شاعران، نویسندگان، دانشمندان و بزرگانی سر برآورده‌اند که هر یک نمونه‌ای بی نظیر در تاریخ علم و ادب به شمار می‌آمده‌اند.

ناصرخسرو شاعر توانای ادب فارسی بعد از سفر طولانی خویش که در نتیجه‌ی آن مقام حجتی این اقلیم را پیدا می‌کند به اصل خویش که این سرزمین است باز می‌گردد، اما به دلیل فشار حکومت و غفلت جهال زمانه، مجبور به ترک آن سرزمین شده و در پناهگاه و مأمن جدید خویش که دره‌ای به نام یمگان بوده مسکن می‌گزیند و از همانجا وظیفه هدایت مردم زمانه را به عهده می‌گیرد، از این رو نام این شهر در دیوان جلوه خاصی داشته و نسبت به شهرهای دیگر به علت بسامد بسیار در رتبه نخست قرار می‌گیرد.

(ر.ک. دیوان: ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۰، ۳۰۸، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۷۱، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۴۷، ۴۶۵، ۴۸۷، ۵۰۵)

و اما بلخ:

غره مشو بدان کسی که گوید      بهمان فقیه بلخ و بخارا شد (همان: ۳۴۰)  
تا هیچ نماند ازو بدین فتوی      در بلخ بدی و نه گنه کاری (همان: ۳۵۱)

بلخ: مولف حدودالعالم معتقد است: «بلخ شهری است بزرگ و خرم و مستقر خراسان بوده است اندر قدیم و اندر وی بناهای خسروان است با نقشها و کارکردهای عجب که ویران گشته و آن را نوبهار خوانند و جای بازرگانان است و جایی بسیار بانعمت و آبادان و بارکده هندوستان است. (افغانی، ۱۳۷۲: ص ۳۱۱) مولف کتاب بلخ نیز آن را ام البلاد وام القراء و محل تلاقی افکار و آرای علمی و دینی دانسته است. (مشایخ، ۱۳۷۶: مقدمه)

— در واقع به آسان گیری‌هایی که باب شده اشاره دارد و نابودی دین واقعی را به تصویر کشیده است.

کتب حیلت چو آب ز بر داری      مفتی بلخ و نشابور و هری زانی (همان: ۴۳۶)  
با جهودان چنین کنند به بلخ      وین خسان جمله اهل زنارند (همان: ۴۷۴)

در این قصیده فقیهان و عالمان اهل بلخ را تشبیه به ستور و خس کرده و معتقد است حرمت امروز از آن جهودان است و اهل اسلام خوانند، بنابراین او نیز چون شیعت مرتضای کرار است، گرفتار این خسان اهل زنار است.

نبت پر بلا غزست و قفچاق که رسته ستند بر اطراف جیحون (همان: ۱۴۵)  
 از سیم طراری مشو به مکه مأمیز چنین زهد و شهد را بر هم (همان: ۲۷۸)  
 تا کی روی آخر ز پی حج به زیارت از طوس سوی مکه وز مکه سوی طوس  
 چون نیست زکان علت مقصود پس ای دوست چه مکه و چه کعبه و چه طوس و چه  
 طرسوس (همان): (۵۲۶)

— اشاره به چگونگی حج رفتن جهان زمانه‌اش دارد آنها را حقیقت گم کردگانی می‌داند که فقط برای عوام فریبی به زیارت می‌روند؛ بنابراین می‌گوید شما که از حقیقت به دور هستید چه فرقی می‌کند چه در کعبه باشید و چه در طوس؟ هدف چیز دیگری است که شما آن را نمی‌شناسید.

من همی نازش به آل حیدر و زهرا کنم توهمی نازش به سند و هند بدگوهر کنی (همان):  
 چون به بغداد فرو آیی بیش آرد (۴۵۴)  
 آن را بدو بهل که همی گوید دیو عباسی فرزند به قربانی (همان: ۴۳۷)  
 "من دیده ام فقیه بخارا را" (همان: ۱۶۸)

— گاه شاعر حرص و طمع مردمان زمانه و حاکمان را به باد انتقاد گرفته و معتقد است:

از حرص به وقت چاشت چون کرکس در چاچ به وقت شام در  
 شام کنی طمع چو گیری عراق شامی (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ص ۳۷)  
 صندوقچه عدل تو ماندست به طرطوس مصرت پیش است چو رفتی به شام (همان):  
 (۳۹۱)

دستارچه جور تودر پیش کنارست (همان: ۸۶)

برای اینکه سخن به درازا نکشد به ذکر نمونه اکتفا می‌گردد: ۷/۵۲۶-۲۳/۷۹-۶/۵۲۶ و ۷-

۱۲/۳۹۴-۳۹/۵۱-۱۴/۱۰۷

۲) از دلایل دیگر کاربرد نام شهرها در دیوان، اشاره‌ای است که شاعر به مقام حجت بودن خود کرده است و در این بین نام خراسان جلوه‌گری می‌کند، چرا که ناصر خسرو توسط خلفای

فاطمی مصر در این سرزمین به مقام حجتی رسیده است و همچنین تخلص خود را نیز حجت انتخاب کرده است کلمه حجت را اسماعیلیان از این جهت برگزیدند که امام به تنهایی نمی تواند اقامت حجت در همه اقطار ارض کند از این جهت زمین را به دوازده جزیره در برابر دوازده برج فلکی تقسیم و برای هر یک حجتی معین کرده است. ناصر خسرو خود اشاره به این دوازده حجت کرده است :

چون من دوازده است ترا اسب و بارگیر      لیکن ز خلق نیست جز از تو سوار من  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ص ۳۰۰)

اسماعیلیان برای عدد دوازده اهمیت زیادی قائل بودند. حجت: «یکی از دوازده مبلغ باطنیان هر امام و آن رتبتی است فوق داعی و دون مأذون و حجت خراسان لقب ناصر خسرو شاعر است و حجت درجه چهارم است از درجات هفتگانه باطنیان و درجات اینست: مستجیب، مأذون ، داعی ، حجت ، امام ، اساس و ناطق و هر یک از دوازده حجت مأمور منطقه ای از زمین باشند که آن منطقه را جزیره گویند». (دهخدا، ذیل حجت ) و شاعر از این طریق دلایل محرومیت و مغضوب شدنش توسط اهل زمانه را بیان کرده و به خود امیدواری داده است و اشعارش را چون پیکانی دانسته که بر دیده مخالفانش فرو می رود و برای هوادارانش چون حرز و تعویذی است.

ای حجت زمین خراسان تو	هر چند	قهر کرده	غوغایی
طبع تو ای حجت خراسان در زهد	(ناصر خسرو، ۱۳۷۸:	۸)	
تو ای حجت مؤمنان خراسان	درهمی در کشد به رشته	همیدون (همان: ۱۰)	
ای حجت بقعت خراسان	امام زمان را امین و	یمینی (همان: ۱۷)	
از این دیو تعویذ کن خویشان را	با دیو مکن جدال	چندین (همان: ۵۱)	
ای حجت خراسان بانگت رسید هر جا	سخنهای صاحب جزیره ی	خراسان (همان:	
	(۸۶)		

گویی کز آسمان بر سنگ اوفتاده  
طشتی (همان: ۳۶۶)



و برای نمونه های بیشتر ر.ک. دیوان: ۷۹/۴۷ - ۳۵/۵۶ و ۳۷ - ۵۲/۹۲ - ۲۳/۱۵۵ - ۳۳/۲۰۹ - ۴۰/۲۶۹ - ۳۶/۳۷۰ - ۵۴/۴۲۶ - ۳۰/۴۴۶ - ۴۳/۴۵۹ - ۵۳/۴۹۰

۳) سومین علت کاربرد نام شهرها، اشاراتی است که شاعر به پناهگاه جدید خود یمگان کرده است؛ یمگان پناهگاهی است که شاعر برای پایان عمر خویش انتخاب نموده تا فارغ از هیاهوی اهل زمانه به ارشاد بپردازد و در همین پناهگاه جدید که قرارگاه ایمان است اشعارش به اقصی نقاط عالم می‌رود و صیت شهرتش جهانگیر می‌شود. او که به خاطر جهل اهل زمانه که حضور او را در این سرزمین بر نمی‌تابند و عرصه را بر او تنگ کرده اند به این دیار پناه برده تا از این طریق حقانیت خود را به اثبات برساند و بار دیگر حاکمان دیو صفت و مردمان نادان را با تازیانه ایمان خویش به محکمه بکشاند، کاملاً طبیعی است که این شهر در دیوان وی از بسامد بالایی برخوردار باشد. یمگان ۵۶ مرتبه در دیوان تکرار شده که در مرتبه دوم قرار می‌گیرد. یمگان: «دره ای از اعمال بدخشان است و مدفن ناصر خسرو است، دره یمگان، دره ممتدی است مشتمل بر قریب ۱۲ قطعه آبادی، یکی از آبادی های یمگان بنام «زیارت حضرت سید» موسوم است و احتمال دارد قبر ناصر خسرو باشد (دهخدا، ذیل یمگان)

من به یمگان در به زندانم از این دیوانگان عالم السری تو فریاد از تو خواهم، آی رب  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۹۶)

مرا بدل ز خراسان زمین یمگانست کسی چرا طلبد مر مرا و یمگان را (همان: ۱۱۸)

منگر بدان که در دره یمگان محبوس کرده اند مجانیم (همان: ۱۳۵)

در این قصیده (۶۵) شاعر اشاره می‌کند که چون سخنانش و اعتقاداتش برخلاف میل مخالفانش بوده، بنابراین در یمگان مسجون است و مخالفانش در بلخ چون بهشت نشسته اند:

مهمان بلیس است خلق و حجت بیچاره به یمگان از آن نهانست (همان: ۱۹۲)

پیوسته شدم نسب به یمگان کزنسل قبادیان گسستم (همان: ۲۲۲)

من به یمگان خوار و زار و بینوا کی ماندمی گر نه کار دین چنین در شور و غوغاست (همان: ۲۲۸)

همچنین برای نمونه ر.ک. دیوان : ۵/۱۷ - ۱۹/۴۰ - ۵۵/۶۰ - ۱۳/۹۶ - ۵۳/۱۱۸ - ۳۰/۱۳۵ -  
 ۳۷/۱۴۵ - ۲۲/۱۵۱ - ۳۰/۱۵۶ - ۶/۱۷۱ - ۳۵/۲۱۰ - ۷/۳۳۲ - ۱۶/۳۴۷ - ۴۶/۳۴۸ - ۴۱/۳۵۱ -  
 ۱۵/۳۶۳ - ۳۲/۳۶۸ - ۵۷/۳۷۲ - ۳۱/۴۱۲ - ۳۲/۴۱۸ - ۱/۴۳۵ - ۵۵/۴۳۷ - ۵۳/۴۹۰

(۴) از دیگر مضامین شعری در دیوان که سبب به کار بردن نام شهرها شده است تفاخر به خود و فخرفروشی است. شاعر علم و دانایی، عقل و خرد، حکمت و دانش، سخنوری، ایمان و اعتقادات پاک، قناعت ذاتی، دوستی و حب خاندان پیامبر و پیوستگی خویش به اسماعیلیان و بسیاری از مقامات معنوی و دنیایی خویش را دست آویزی برای فخرفروشی قرار داده است و از این طریق به نام بسیاری از شهرها اشاره کرده که به ترتیب بسامد عبارتند از : خراسان، یمگان، جیحون، بدخشان، یونان، بخارا، حران، قبادیان، حری، قاهره که در بیشتر این موارد حاکمان، عالمان، خطیبان، حکیمان و... این شهرها هستند که به تیغ طعن او گرفتار می آیند و پرده از روی تزویر و عوام فریبی آنها برداشته می شود.

خراسان چو بازار چین کرده ام من به تصنیفهای چو دیبای چین  
 (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ص ۱۷)

خاطر من زر مدحتها را در خراسان بی خیانت زرگر است (همان: ۳۵)  
 مر عقلا را به خراسان منم بر سفها حجت مستنصری (همان: ۵۶)  
 قبله علمی و در زمین خراسان زهد بجایست و علم تا تو بجایی (همان: ۹۲)  
 تخته کشتی نوحم به خراسان در لاجرم هیچ خطر نیست ز طوفانم (همان: ۱۹۷)  
 از شخص تیره گر چه به یمگانی از قول خوب بر سر جوزائی (همان: ۴۹)  
 نامدار و مفتخر شد بقعت یمگان به من چون به فضل مصطفی شد مفتخر دشت  
 کان علم و خرد و حکمت یمگان است عرب (همان: ۹۷)  
 گنجیست خداوند را به یمگان تا من مرد خردمند به یمگانم (همان: ۱۹۶)  
 صد بار فزونتر ز گنج دارا (همان: ۴۰۶)

همچنین برای نمونه بیشتر ر.ک. دیوان : ۴۸/۱۹ - ۱۹/۴۰ - ۵۲/۹۲ - ۴۶/۱۵۷ - ۴۴/۱۹۷ -  
 ۴۸/۳۱۸ - ۲/۳۴۷ - ۲۰/۳۶۶ - ۳۷/۳۸۵ - ۴۱/۱۰ - ۳۶/۵۶ - ۴۰/۵۶ - ۳۰/۹۷ - ۶۲/۱۰۹ - ۴۳/۱۱۶

۴۸/۱۳۶ - ۳۴/۲۰۹ - ۳۰/۲۱۰ - ۲۵/۲۴۷ - ۲۲/۲۷۲ - ۴۷/۳۱۸ - ۱/۳۴۷ - ۵۴/۴۰۶ - ۲۵۱ -  
 ۲۳/ - ۸/۲۶۴ - ۳۱/۲۶۹

(۵) اشاره به محصولات شهرها اعم از دارویی، گیاهی و قیمتی، انگیزه دیگریست برای ذکر نام این شهرها، از جمله این محصولات می توان به دیبای رومی، سپاهانی، شوشتری، لعل بدخشان و تاتار و مشک تبت و تتر اشاره کرد که به بیان شاعر زیبایی خاصی داده است: روم، چین، شوشتر، بدخشان، گرگان، تبت، سپاهان، حران، خرخیز، شوش، تاتار، تتر، سپاهان (کوه)، سمرقند، قمار، کابل، کرمان و یمن از جمله این شهرها هستند.

دیبای تو بسیار به از دیبه رومی هر چند که دیبای ترا نیست خریدار  
 (دیوان ناصر خسرو، ص ۱۶۵)

که دیبای رومیست اشعار او اگر شعر فاضل کسای کساست (همان: ۴۰۳)  
 یکی دیبا طرازیدم نگاریده به حکمتها که هرگز تا ابد ناید چنین از روم دیبایی  
 (همان: ۴۷۹)

شاعر اشعارش را از دیبای رومی ارزشمندتر دانسته است.

برای نمونه های بیشتر رک. دیوان: ۲۵/۲۶ - ۶۸/۱۰۱ - ۴/۱۴۴ - ۲۵/۱۶۵ - ۱۲/۳۴۹ -  
 ۵۳/۳۷۲ - ۴۱۶ - ۳/ ۴۲۲ - ۱۲.

خراسان چو بازار چین کرده ام من به تصنیفهای چو دیبای چینی (همان: ۳۴)  
 وان عارض چون حریر چینی گشته ست به فام زرد و پرچین (همان: ۵۰)

شاعر از عنصر تشبیه سود جسته و اشعار خود را از نظر گرانبهایی به دیبای چینی و بر چهره دردکشیده اش که روزگاری چون حریر لطیف چینی بوده است افسوس و حسرت خورده است.

فضل دارد چون فلک بر زمی از فخرش سنگ درگاهش بر لعل بدخشانی  
 (همان: ۴۳۷)

ناصر خسرو اشاره به المستنصر بالله خلیفه فاطمی دارد که داغ آن را بر سر و سینه

و پیشانی خود دارد و معتقد است سنگ درگاه او را بر لعل بدخشان با آن همه قیمت، فضل است. همچون فلک که بر زمین برتری دارد؛ شاعر از این تشبیه زیبا سود جسته و برتری خلفای فاطمی را بر درگاه پر زر و زیور فقیهان ریایی نشان داده است.

امروز همی به مطربان بخشی شرب شطوی و شعر گرگانی  
(همان: ۳۷۵)

اصطخری گوید: «ابریشم و جامه های نیکو خیزد از گرگان و تخم ابریشم گرگانی و در طبرستان ابریشم نخیزد.» (اصطخری ۱۳۶۸: ص ۱۷۳) شاعر اشاره به عالمان دروغین دارد و مردم زمانه را از پیروی آنها باز داشته است و می گوید:

فرعون ایمن بی خرد را بر موسی دور خویش مگزین  
(ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ص ۵۱)

ناصرخسرو فرعون صفتان زمانه را پشکی بیش نمی داند و موسی دور زمانه را که می- تواند اشاره به خود و خلفای فاطمی مصر باشد به مشک تبت تشبیه می کند.

وان خوار و درشت خار بی معنی مشک تبتی همی کندش آهو (همان: ۱۶۳)  
بینی آن باد که گویی دم یارستی باش بر تبت و خرخیز گذارستی  
(همان: ۳۲۵)

بر تن خویش ترا قرطه کرباسی به چون بر خالت دیبای سپاهانی (همان):  
(۴۳۶)

سپاهان: ناصرخسرو در سفرنامه اش این چنین نوشته است: «شهری است برهامون نهاده، آب و هوایی خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فروبرند آبی سرد خوش بیرون آید و شهر دیواری حصین و بلند دارد و من در همه زمین پارسی گویان شهری جامع تر و نیکوتر و آبادان تر از اصفهان ندیدم.» (ناصرخسرو، ۱۳۴۴: ص ۱۱۷-۱۱۸) در حقیقت بیت تمثیل است یعنی اگر خود فضیلتی داشته باشی بهتر است که به خویشان و یاران خویش فخر بفروشی.

از تو درویشان کرباس نیابند و گلیم مطربان را جز دیبای سپاهان ندهی  
(ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ص ۴۶۴)

یکی میزان گزیدم بس شگفتی کزان به نیست میزانی به حران (همان):

(۱۰۸)

شاید میزان و ترازوی حرانی معروف بوده است چرا که ناصر خسرو ترازویی برای سنجش اعمالش برگزیده که بهتر از آن در حران نیست.

گرش بوزری به جای هیزم و گندم عود قماری بری و لؤلؤ عمان (همان: ۴۵۰)  
سی و دو درم که بست کرد زمانه سخت کجا گردد از هلیله کابل (همان: ۳۴۱)

اشاره به هلیله کابل دارد: « از درختان نواحی حاره است که میوه‌اش مصرف طبی دارد و آن چند نوع است. هلیله بزرگ که کابلی گویند. هلیله زرد و بلبله، درخت آن کوچک چون سیب و به و آلو و برگ آن کوچکتر و دراز چون برگ بید و آن را اقسام است: هلیله زرد، هلیله سیاه، هلیله کابل. » (دهخدا، ذیل هلیله)

نکند با سفها مرد سخن ضایع نان جو را که دهد زیره کرمانی؟

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۴۳۶)

اشاره به زیره کرمان کرده است و زیره کرمانی معروف است و « زیره به کرمان بردن » مثل « خرما به بصره بردن » مثل بوده است. در این بیت نیز مصراع دوم تمثیل است برای مصراع اول یعنی همچنان که زیره کرمانی را که بسیار مرغوب است کسی روی نان جوین نمی‌ریزد انسان عاقل نیز سخن نیک را برای نادانان نمی‌گوید زیرا اگر بگوید سخن را ضایع کرده است.

چون زر مزور نگر آن لعل بدخشش چون چادرگازر نگران برد یمانش

(همان: ۲۹۵)

حریر نرم گلها و سبزه‌ها که همچون برد یمانی است با تغییر فصل، چون چادر گازر، لکه لکه و کثیف شده است.

خط خط که کرد جزع یمانی را؟ بوی از کجاست عنبر سارا؟

(همان: ۱۶۷)

جزع یمانی: «مهره‌ای است که به یمن منسوب است و آن را جزع یمنی و قسمی از آن را نیز جزع ظفاری گویند.» (دهخدا، ذیل جزع)

همچنین مراجعه کنید دیوان: ۴۳/۵۶ - ۲۰/۱۵۵ - ۷/۴۱۳ - ۱۲/۵۲ - ۲۰/۸۴

۶) انگیزه دیگری که سبب کاربرد نام شهرها در دیوان شده است اشاراتی است که شاعر به بیان عقاید خویش کرده است عقایدی چون: بی‌اعتباری دنیا، لزوم روی آوردن به ائمه، دین و قرآن، توجه به دانش و حکمت و خرد و بسیاری از مضامین و اعتقادات دیگر که حکایت از ایمان وجودی، حکمت و خردمندی این شاعر فرزانه دارد. شهرهایی که در این مجموعه قرار می‌گیرند عبارتند از: جیحون، مکه، هند، سند، بغداد، حجاز، بدخشان، ماچین، بخارا، شام، گرگان، مازندران، جابلقا و جابلسا، زم، سبا، کوفه، قسطنطین، مصر، دیلم، آموی، افرنجه، اهواز، بربر، حلب، خاوران، سدوم، شغنان، صنعا، طنجی، فرات و قاف، صفا، مرو، عرفات.

— ناپایداری و بی‌وفایی دنیا

در نظر ناصر خسرو دنیا زنی بس غرچه فریب و رعناست که هر لحظه پروردگان خویش را می‌درد. بنابراین دل بستن به این سپنجی سرای نه از روی عقل و خرد است.

شهر گرگان نماند با گرگین	نه نشاپور ماند با شاپور (همان: ۷۶)
از چاشت تا به شام ترا نیست ایمنی	گر مر تراست مملکت از چاچ تا به شام
ایمنی و بیم دنیا همبر یکدیگرند	(همان: ۵۷)

ای پسر بنگر به چشم دل در این زرین سپهر	ریگ آمویست بیم و ایمنی رود فرب (همان: ۹۷)
با آنکه برآورد به صنعا در غمدان	کوز جابلقا سحرگه قصد جابلسا کند (همان: ۳۸۹)
	بنگر که نماندست نه غمدان و نه صنعا

(همان: ۵)

غمدان نام قصری است رفیع و بلند، در صنعا یمن و صنعا در اینجا بیشتر به معنی ماهر و چربدست است. یعنی نگاه کن به آن که غمدان را در صنعا ساخت، اکنون نه غمدان مانده و نه سازنده چربدست آن.

وز بند و بلای فلکی رسته نگردي هر چند ترا بنده شود رومی و طنجی

(همان: ۳۳۸)

طنجه: « شهری به کرانه دریای مغرب، و اصل آن تنگه فارسی است و در اقلیم چهارم، چاه های آب آن، روی پوشیده نیست بنای این شهر تمامی از سنگ است و قائم بردریا است و شهری است، پرنعمت. » (دهخدا، ذیل طنجه)

- ائمه، دین، قرآن نجات دهنده و هدایت‌گر هستند ( لزوم روی آوردن به دین، قرآن، ائمه ) : چرا که قرآن بحر علم و خزینه دانش واقعی است و امام همچون جیحون عظیم شاخه‌ای از دریای معرفت است. همچنین دین را کیمیا و باغی دانسته است که از برای زرکردن مس وجود و بهره‌مندی از میوه‌های گوارا باید به آن متوسل شد.

بحرست علم را به مثل فرقان وز بحر علم امام چون جیحونست

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ص ۲۵۷)

کیمیای زر دینست بدو زر شود کیمیا نیست چنین نیز به قسطنطین

(همان: ۲۸۳)

همچنین ر.ک. دیوان: ۴۰/۴۶۹-۳۲/۸۲-۱۸/۱۴-۱۹/۱۲۸-۱۹/۳۳۳-۶/۳۸۹-۳۸/۵۰-۳۰/۱۱۴-۴۳/۱۱۴.

\_ پیروزی نهایی حق بر کفر (اسماعیلیه برخلفای عباسی): ناصر خسرو معتقد است که فوجی سپید پوش (اسماعیلیان)، فوجی سیاه سلب بی‌ایمان (عباسیان) را که مکه در تسخیر آنهاست به خاک و خون می‌کشند و انتقام پیامبر را از عباسیان می‌ستانند.

چو بشنوی که مکه گرفته ست فاطمی بر دشت ذل بیارد و بر تنت تاب و تب

(همان: ۲۰۸)

وز خون خلق خاک زمین حله گون کند از بهردین حق ز بغداد تا حلب (همان: ۲۰۹)

\_ توجه به دانش و حکمت و خرد :

مردم به دانشی تو چو دانا شوی رواست گر هندوی به جسم و یا ترک و دیلمی

نیکو نگر درین که نکو ناید (همان: ۴۵۸)

از کوه قاف جغدی را بالین (همان: ۸۹)

نا

صرخسرو می‌گوید :

بگزین طریق حکمت و مر تن را بر دین و بر جان و خرد مگزین

(همان: ۸۹)

بنابراین تن را که جغدی بیش نیست در کوه قاف جان و دین و خرد هیچ جایگاهی نیست .  
 قاف جایگاه عنقا یا سیمرغ است نه جغد .

\_ فراهم کردن توشه برای آخرت:

به بغداد رفتی به ده نیم سود بریدی بسی بر و بحر و جبل(همان):

(۴۶۲)

شاعر برای بیان این مفهوم که خداوند اگر یک کار خیر انجام دهید به شما ده برابر پاداش می‌دهد تعبیرهایی به کار برده است چون فرستادن دوغ و گرفتن شیر و عسل و اینکه تو باده نیم سود بی‌ارزش به سفر شهرهایی چون بغداد می‌روی؛ بنابراین برای آخرت خود نیز توشه‌ای بفرست که خداوند جزا دهنده و کیفرکننده است.

(۷) تلمیح و اشارات تاریخی و قرآنی: گاه توجه شاعر به وقایع تاریخی و قرآنی انگیزه‌ای برای بکارگیری نام شهرها شده است. در تمام این موارد شاعر قصد عبرت‌گیری و بیدارگری داشته است و مردمان خفته در خواب جهالت را تلنگری زده است. ۱۸ شهر در این مجموعه قرار می‌گیرند: روم، مکه، هند، کربلا، اصطخر، ری، صفین، زاولستان، سیستان، طور، فدک، گوزگانان، خیبر، بابل، بدر، بطحا، ختلان، دماوند.

ور مملکت روم بگیری چو سکندر هرگز نشود ملک تو این جای سپنجی

(همان: ۳۳۸)

ز کفار مکه نبود ایچ کس

چو هند را سم اسب ترک ویران کرد بدل ناشده سوکوار علی(همان: ۱۸۶)

به پای پیلان بسپرد خاک ختلان را

(همان: ۱۱۷)



۱

شاره است به حملات مکرر محمود غزنوی به هندوستان که باعث ثروتمندی فراوان دربار غزنه شده بود و محمود در فاصله سالهای ۳۹۲ و ۴۱۶ ه. ق چندین بار با نام غزو و جهاد به هندوستان حمله کرد و سفرهای او در باطن برای غارت معابد هند بود. از میان این غزوها از همه مهمتر جنگ سومنات است. نفایسی که در این جنگ بدست محمود افتاد تا بیست میلیون دینار نوشته-اند. (رک زرین کوب، ۱۳۷۱: ص ۲۶۳-۲۶۰)

پاره کرده ستند جامه دین به تو بر لاجرم آن سگان مست گشته روز حرب کربلا

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ص ۴۹۷)

وقت آن آمد که روز کین چو خاک کربلا آب را در دجله از خون عدو احمر کنی

(همان: ۴۵۵)

دفتر پیش آر بخوان حال آنک شهره از او شد به جهان کربلاش

(همان: ۴۲۳)

شاعر به واقعه کربلا و مصائب وارده بر حضرت امام حسین (ع) اشاره کرده است.

اگر فرمان تن کردی و در اصطخر بنشستی از اهل البیت پیغمبر نگشتی نامور سلمان

(همان: ۲۹۱)

نوذر و کاووس اگر نماند به اصطخر رستم زاول نماند به زاول (همان: ۳۴۱)

«اشاره است به تصرف کردن سپاهیان محمود ری را به سال ۴۲۱ و دستگیری مجدالدوله دیلمی حاکم ری.» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۴۴) و صاحب مرآة البلدان می نویسد: «در شهر یا قلعه اصطخر بر تپه سنگی نزدیک شهر بند امیر واقع است و مسافت آن تا شیراز از جانب خاور ۳۵ هزار گز است. قلعه مزبور در وسط جلگه پهناوری سر به آسمان کشیده که از لحاظ آبادانی و حاصلخیزی بی همتاست.» (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳: ص ۷۲-۷۳)

چو سیستان ز خلف ری ز رازیان بستند وز اوج کیوان سر بر افراشت ایران را

(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۱۱۷)

اشاره به وقایع تاریخی سال ۳۹۳ در سیستان و دستگیری خلف بن احمد توسط محمود در این سال دارد. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ص ۱۱۷)

حیدر که زو رسید و ز فخر او  
 به بدر و احد و هم به خیبر نبود  
 از آن مشهور شیر نر که اندر بدر و در خیبر  
 (همان: ۴۷)

مگر جستن حرب کار علی  
 (همان: ۱۸۶)

گردد به طاعت نه گزاف داد عمرو و عنترش  
 هوا از چشم خون بارید بر صحصام خندانش  
 (همان: ۲۳۵)

ای نبیره آنک ازو شد در جهان خیبر خبر  
 به خوان اگر نه بی هشی آثار فتح خیبرش  
 روز خیبر چونکه بوبکر و عمر آن در نکند  
 دیو ناصرخسرو، ص ۲۳۹

دیر برناید که تو بغداد را خیبر کنی؟  
 (همان: ۴۵۵)

تا علی کند آن قوی در زان حصار، آن ناصبی  
 (همان: ۵۳۸)

در تمام موارد فوق شاعر اشاره به فتح خیبر توسط حضرت علی داشته است. خیبر: «درجایگاهی است که درجنگ نامه های پیامبر یاد شده است، درهشت بربری مدینه. نام ولایتی است که هفت دژ و کشتزارها و نخلستانهای بسیار دارد در زبان یهودی به معنی دژ است و چون این سرزمین دارای این دژهاست آن را خیابن نیز می نامند. پیامبر همه آنها را درسال هفتم و هشتم هجری گشود.» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ص ۳۳۳)

بشنو زی امامی که خطّ پدرش است  
 به تعویذ خیرات مر خیبری را  
 (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ص ۱۴۳)

از پیمبر خیبری را خطّ آزادی که داد  
 فخر بر دیگر جهودان خیبری را خطّ اوست  
 جز علی که بدو زیر هوشیار، ای ناصبی؟  
 بنگر آنگه گر نداری استوار ای ناصبی  
 (همان: ۵۳۹)

در این ۳ بیت شاعر اشاره به نامه‌ای کرده است که توسط حضرت علی(ع) نوشته شده است و منسوب به پیغمبر و خطاب به اهل خیبر است و برخی از قسمتهای نامه عبارتست از: « هذا کتاب من محمد رسول الله لحیننا و لاهل خیبر... فارجعوا آمین بالله و امان رسول الله... لیس علیکم اراء جزیه... و لا تطالبون بیضاء و لا صفراء... و لا تمنعون دخول المساجد... و لا یولی علیکم و ال الا منکم او من اهل بیت رسول الله » و مقصود از خط پدر خط حضرت علی بن ابی طالب است زیرا در پایان نامه چنین آمده است: نوشت این را علی بن ابی طالب به خط خود و رسول خدا آن را حرف به حرف بر او املا کرد سه روز گذشته از رمضان سال پنجم هجرت و عمار بن یاسر و سلمان فارسی و ابوذر غفاری بدان گواهی دادند. « (حیدرآبادی، ۱۹۵۸: ص ۵۹) همچنین (ر.ک خلف نیشابوری، ۱۳۸۲: ص ۴۴۰)

کان هر دو فرشته به فعل خویش  
 آویخته مانده اند در بابل  
 (ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ص ۲۷۱)

اشاره به هاروت و ماروت ۲ فرشته زندانی در چاه بابل دارد.

از طاعت بر شد به قاب قوسین  
 پیغمبر ما از زمین بطحا  
 (همان: ۴۰۶)

اشاره‌ایست به سرزمین بطحا که غار حری در آنجا قرار دارد و همچنین تلمیحی است به شب معراج پیامبر(ص).

بیدادی سحر گشته ست ضحاک  
 که گویند اوست در بند دماوند  
 (همان: ۱۸۴)

تلمیحی است به داستان ضحاک و فریدون در شاهنامه که فریدون بعد از دستگیری ضحاک او را نکشت و دست بسته در دماوند به بندکشید. فردوسی نیز گوید:

همی تاختی تا دماوند کوه  
 کشان و دوان از پس اندرگروه  
 کاین بسته را تا دماوند کوه  
 بیر همچنان تازیان بی گروه  
 (فردوسی، ۱۳۸۲: داستان ضحاک)

به راه چشم شنود از درخت قول خدای  
 که من خدای جهانم به طور بر موسی

(ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ص ۴۶۸)

شاعر به داستان حضرت موسی برکوه طور و تجلی نور حق بر او اشاره کرده است. در دیوان خاقانی آمده است:

آب هر آهن و سنگ ار شود نیست عجب      که دم آتش طور از ید بیضا شنوند  
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۰۴)

و نیز در قرآن کریم آمده است: فَلَمَّا اثَّهَا نُودَىٰ مِنْ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَىٰ آنِي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰/۲۸)

لعتن کنم بر آن تب کز فاطمه فدک را      شد به قهر تا شد رنجور و خوار و غمگین  
(ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ۲۳۶)

اشاره به حادثه فدک است.

۸) زیبا سازی کلام: تشبیه ها و استعاره ها و ... که شاعر برای زیباسازی کلام بکارگرفته کم نیست. اما تصویرهای زیبایی که در اشعارش با نام شهرها و مکانها ساخته است چندان فراوان نیست. شهرهایی که با این انگیزه به کار رفته‌اند عبارتند از: روم، زنگ، سند، حبش، چگل، بربل، ثبیر.

که دیبای رومست اشعار او      اگر شعر فاضل کسای کساست  
(ناصرخسرو، ۱۳۷۸: ص ۴۰۳)

یکی دیبا طرازیدم نگاریده به حکمتها      که هرگز تا ابد ناید چنین از روم دیبایی  
(همان: ۴۷۹)

شاعر شعرهایش را از دیبای رومی نیز با ارزش تر دانسته است.

از لشکر زنگش رخ روز مقیر      وز لشکر رویش شب تیره مقمر (همان: ۱۳۳)  
تو چون یکی زنگی نا خوب و پیر      دخترکان تو همه خوب و شاب (همان: ۱۴۰)  
به گرد خویش در آردکنون ز بیم تو چرخ      ز سند و زنگ و حبش بی قیاس و مر حشری  
(همان: ۲۲۲)

یکی گند پیرست شب زشت و زنگی      که زاید همی خوب رومی غلامی (همان: ۲۱۵)  
روزی بسان پیر زنی زنگی      آردت روی پیش چون هر کاره (همان: ۲۸۹)

آمد از مشرق سپاه شاه زنگ چون شه رومی فرو شد سوی شام(همان):  
شاه رومی چو هزیمت شد ز ما (۳۶۳)

روی فلک را همی به درو گهر شاه زنگی کینه خواهد آختن(همان: ۱۵۹)  
این شب زنگی چرا نگار کند؟(همان: ۲۰۱)

در تمام این موارد شاعر شب را به زنگی زشت و پیر تشبیه می کند که آبتن خوب رومی  
غلامی (خورشید) است. زنگی زشتی که صاحب دختران زیبارویی(ستارگان) است.

شاه حبش چون تو بود گر کند شمشیر از صبح و سنان از شهاب (همان):  
بر مفرش پیروزه به شب شاه حبش را (۱۴۰)

آسوده و پاکیزه بلورست او انیش (همان):  
(۲۹۵)

در این موارد نیز شاعر شب را به شاه حبش تشبیه کرده است که سلطان وار صبح و شهاب  
آلات رزم او هستند و مجلس بزم و خوش گذرانی او مهیاست.

سنگ تو از گشت چرخ گشت چو کی نگرده سوی تو کنون چگلی  
گل (همان):

(۲۸۷)

برقراری تناسب در قافیه و موسیقی شعر مورد توجه شاعر بوده است.

نیک نگه کن گر استوار نداری شخص چو نالم که بود چون که بریل  
(همان: ۳۴۱)

نجنبد ز جای ای پسر چون درخت به یاد سحرگاه کوه ثبیر (همان: ۴۰۲)

۹) اشاره به بعد مسافت و رمز دیریابی: گاه تنها فاصله‌ها طولانی و ابعاد مختلف جهان  
که رمز دیریابی هستند و شاعر برای بیان افکار خویش به آنها متوسل شده است انگیزه‌ای برای  
ذکر نام شهرها و مکان‌ها شده است شهرهایی مثل روم، چین، سند، حجاز، زنگ، قیروان.

بفرمود جستن به چین علم دین را محمد شدم من به چین محمد  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۱۳۰)

طلب علمت فرمود رسول حق      گر سفر بایدکردن به مثل تا چین  
(همان: ۲۸۳)

سوی چین دین من راه پیاموزم      مر ترا گر نکنی روی چنین بر چین  
(همان: ۲۸۳)

گفت : بیاید جستن علم را      گر نبود جایگهش جز به چین (همان):  
(۴۵۷)

تمام این ابیات سخن معروف پیامبر را به یاد می آورد : اطلبوا العلم و لو بالصین. چین  
همچنان در ادبیات رمز دیریابی بوده است.

به پیغمبر عرب یکسر مشرف گشت بر مردم      ز ترک و روم و روس و هندوسندوگیلی و دیلم  
(همان: ۸۱)

بفزاید اگر هزینه کندیش      با تو آید به روم ، هند و حجاز (همان):  
حیدر که زو رسید و ز فخر او      (۱۵۲)

از قیروان به چین خبر خیبر (همان: ۴۷)

۱۰) اشاره به خصوصیات و ویژگیهای سرزمینها و مردمان آنها : کفر و بت پرستی، بتکده ها،  
افسانه ها، معماری و... شهرها و مکانها انگیزه دیگری است در بکارگیری نام شهرها : چین،  
زنگ، سند، بغداد، ماچین، یونان، هند .

در قصیده(۳۹) شاعر هر هنری را مختص مردم سرزمینی کرده است:

مسخر نگارست مر چینیان را      چو بغدادیان را صناعات الوان  
عرب بر ره شعر دارد سواری      پزشکی گزیدند مردان یونان  
ره هندوان سوی نیرنگ و افسون      ره رومیان زی حسابست والحن  
(همان: ۸۳)

همچنین ر.ک دیوان: ۳۴/۱۹۱-۸/۲۱۳-۵/۲۱۶-۱/۲۳۵-۸/۳۳۵.

۱۱) در یک مورد نیز شاعر به ضرب المثلی معروف اشاره کرده است :

« چون تو بزنی بخورد بایدت » این خود مثلست در خراسان

(همان: ۳۸۵)

در واقع بیت تمثیلی است برای ابیات پیشین

### نتیجه

در این مقاله به علل کاربرد نام شهرها در دیوان ناصر خسرو پرداخته شد. شاعر از ۱۱۷ عنوان شهر در دیوان خود نام برده که از نظر بسامد، در یک سطح قرار ندارند. بیشترین بسامد مربوط به شهر خراسان (۷۲ مرتبه) است برخی از شهرها که از بسامد کم تری برخوردارند و البته تعداد آنها کم نیست، در خلال ضرب المثل‌ها، زیبا سازی کلام (در قالب تشبیه‌ها و استعاره‌ها و...) بیان شده‌اند. در نهایت ۱۱ دلیل عمده کاربرد نام شهرها در دیوان ناصر خسرو مشخص گردید:

- ۱- گله و شکایت شاعر از مردم زمانه ۲- اشاره شاعر به مقام حجیت خود ۳- اشاره شاعر به پناه گاه جدید خود یمگان ۴- تفاخر به خود و فخر فروشی ۵- بیان محصولات شهرها (اعم از گیاهان دارویی و...) ۶- اشاره شاعر به بیان عقاید خویش ۷- توجه شاعر به وقایع تاریخی و قرآنی ۸- زیبا سازی کلام ۹- اشارات شاعر به بعد مسافت و رمز دیربایی ۱۰- اشاره به خصوصیات و ویژگی‌های سرزمین‌ها و مردمان آن‌ها ۱۱- برای بیان ضرب المثل.

## منابع:

- ۱) قرآن کریم، (۱۳۸۴)، مترجم مرحوم الهی قمشه ای، چاپ سوم، تهران: سازمان دارالقرآن کریم.
- ۲) افغانی، سید جمال الدین. (۱۳۷۲). حدودالعالم من المشرق الى المغرب . بامقدمه برتولد. تعلیقات مینورسکی. ترجمه میرحسین شاه. با تصحیح و حواشی مریم میر احمدی و غلامرضا ورهرام. تهران: دانشگاه الزهرا.
- ۳) اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۶۸). مسالک و ممالک. به اهتمام ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴) اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. (۱۳۶۳). مرآة البلدان. به کوشش عبد الحسین نوائی و میر هاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.
- ۵) حیدر آبادی، محمد حمیدالله، (۱۹۵۸ م). مجموعه الوثائق السياسية للعهد النبوی والخلافة الراشدة،، قاهره: دارالنفائس.
- ۶) خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی. (۱۳۸۵). دیوان اشعار، به تصحیح ضیاء الدین سجادی. چاپ هشتم. تهران: زوار.
- ۷) خلف تبریزی، محمد حسین. (۱۳۶۲). برهان قاطع. به اهتمام دکتر محمد معین. چاپ پنجم. تهران: امیر کبیر.
- ۸) خلف نیشابوری، ابراهیم. (). قصص الانبیاء. به کوشش حبیب یغمایی. تهران.
- ۹) خلیلی، خلیل الله. (۱۳۴۶). یمگان و وثایق تاریخی در باره ناصر خسرو. مجله یغما.
- ۱۰) دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۵). لغت نامه. تهران: موسسه انتشارات لغتنامه دهخدا.
- ۱۱) زرین کوب، عبد الحسین. (۱۳۷۱). تاریخ مردم ایران. تهران: امیر کبیر.
- ۱۲) صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات ایران. تهران: ققنوس.
- ۱۳) فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). شاهنامه. به کوشش دکتر سعیدحمیدیان. چاپ ششم. تهران: قطره.
- ۱۴) محقق، مهدی. (۱۳۸۳). شرح سی قصیده ناصر خسرو. چاپ دوازدهم. تهران: توس.
- ۱۵) مستوفی، حمد الله. (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. چاپ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۶) مشایخ فریدونی، آذر میدخت. (۱۳۷۶). بلخ کهن ترین شهر ایرانی آسیای مرکزی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- ۱۷) ناصر خسرو، قبادیانی. (۱۳۴۴). سفر نامه. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۸) \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۸). دیوان اشعار. به تصحیح دکتر مجتبی مینوی و مهدی محقق. چاپ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۹) یاحقی، محمدجعفر و ناصح، محمد مهدی. (۱۳۶۵). راهنمای نگارش و ویرایش. چاپ سوم. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۰) یاقوت، حموی بغدادی. (۱۳۸۰). معجم البلدان. ترجمان دکتر علینقی منزوی. تهران: معاونت معرفی و آموزشی.